

ایران پیرامونی و تحول روابط دولت – ملت در عصر پهلوی اول

محمدسعید ذکایی* ، مهراں صولتی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۳

چکیده

یکی از موضوعات اساسی در جامعه‌شناسی سیاسی هر جامعه‌ای، ماهیت دولت در آن جامعه است. دولت‌ها ماهیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گوناگون دارند. در این نوشتار تأثیر موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی بر تحول روابط دولت – ملت در عصر پهلوی اول بررسی می‌شود. هدف از این بررسی آن است که از اقدامات ایجابی دولت پهلوی در قبال این موقعیت پیرامونی سراغ گیرد و از ماهیت و ویژگی‌های آنها سخن بگوید. اولین فرض نگارندگان در این نوشتار آن است که نوسازی اقتصادی دولت پهلوی در راستای ایجاد هماهنگی اقتصاد کشور با نیازهای نظام سرمایه‌داری جهانی صورت پذیرفت. دومین فرض نیز تأکید را بر گسترش نظامی‌گری و نظارت بر همه عرصه‌های جامعه از سوی دولت رضاشاه می‌گذارد. در مجموع این نوشتار تحول روابط دولت – ملت در دوره پهلوی اول را واکنشی به موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی می‌داند. این پژوهش با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و به روش اسنادی انجام گرفته است. نتایج نشان داد که هر دو اقدام دولت پهلوی اول یعنی نوسازی اقتصادی و گسترش نظارت بر همه عرصه‌های حیات جمعی جامعه با وضعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی مرتبط بوده است.

واژگان کلیدی: موقعیت پیرامونی، نظام جهانی سرمایه‌داری، دولت مطلقه، پهلوی اول، جامعه‌شناسی تاریخی

saeed.zokaei@gmail.com

* استاد جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی. (نویسنده مسئول). msolati1353@gmail.com

طرح مسئله

سنت حاکم بر جامعه شناسی سیاسی ایران تاکنون برای تبیین روابط دولت- ملت بیش از همه به بررسی روابط متقابل میان حکومت و جامعه پرداخته است. از همین رو است که مفهوم «استبداد» بیش از مفهوم «استعمار» در ادبیات پژوهشی آن قابل مشاهده است. تحقیقاتی که با بی‌اعتنایی به وضعیت پیرامونی ایران در نظمی جهانی که بیش از همه از سازوکارهای سرمایه داری تأثیر پذیرفته بود، صرفاً می‌کوشیدند تا متأثر از آموزه‌های لیبرالی، مشروعیت را به معنای محدود کردن دامنه اختیارات دولت در نظر آورده و انقلاب را به معنای رهایی جامعه از سیطره دولت تفسیر کنند. اما در شرایطی که نه از وجود دولت گریزی است و نه می‌توانیم بر پیامدهای ناشی از وضعیت پیرامونی در نظام جهانی فائق آییم، بهترین پرسش عبارت از چگونگی تأثیر این جایگاه بر کارکردهای دولت و تحول در روابط دولت - ملت می‌باشد.

از چنین منظری می‌توان شکل‌گیری دولت مطلقه در عصر پهلوی اول را در پیوند با وضعیت ایران در نظم جهانی سرمایه داری به تصویر کشید. شرایطی که در آن قدرت به نحو بی‌سابقه‌ای در یک نهاد تمرکز یافته و کارکردهای نوینی را برای آن رقم می‌زند. پر واضح است که برای نیل به چنین مقصودی باید از دوره قاجار به مثابه نخستین ایام آگاهی یافتن نخبگان نسبت به وضعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی آغاز کرد. ایران در دوره قاجار به واسطه افزایش تماس‌ها با ممالک پیشرفته در آستانه وابستگی قرار گرفت. رشد فزاینده نظام سرمایه داری جهانی در کنار عقب ماندگی اقتصاد ایران، ایران را عملاً به خارج از مدار اصلی اقتصاد جهانی هدایت کرد (فوران، ۱۳۷۷: ۲۲۲).

با قدرت گرفتن رضا شاه، وی کوشید تا متأثر از گفتمان ناسیونالیستی روشنفکران تجددگرا که فضای سیاسی ایران پس از افول مشروطه را آکنده بود، با اقداماتی از قبیل لغو یکجانبه نظام کاپیتولاسیون، حق خارجیان در تملک زمین، راه اندازی مدرسه، زناشویی با ایرانیان و حتی مسافرت آزادانه به ایران، کشور را از وضعیت پیرامونی در نظام جهانی خارج کند ولی غفلت وی از وجوه ساختاری این وابستگی تلاش‌های وی را ناکام گذاشت. ایران به رغم اعلام آشکار سیاست رضاشاه در مورد ناسیونالیسم، خودکفایی و دولت قوی، وابسته باقی ماند. این امر عمدتاً به دلیل سه مکانیسم به هم مرتبط بوده است؛ کنترل بریتانیا بر نفت ایران، بازرگانی نابرابر با شوروی و آلمان و نوسان تجارت به دلیل عرضه حاشیه‌ای مواد خام (همان: ۳۷۱). وضعیت پیرامونی ایران همچنین یکی از موانع مهم رشد سرمایه داری

در ایران تلقی می‌شود. اشرف معتقد است که موانع خارجی رشد سرمایه داری از پیامدهای پیدایش وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد سنتی جامعه ایرانی به بازار نوپای جهانی در سده سیزده هجری قمری تلقی می‌شد. سلطه اقتصادی در شرایط نیمه استعماری بیشتر معطوف به اهداف سیاسی همسایگان شمالی و جنوبی بود؛ بدین معنی که علایق قدرت‌های استعماری در ایران ابتدا متوجه منافع صرفاً سیاسی است (مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۴۸).

سلطنت رضاشاه، ۱۹۲۵-۱۹۴۱ م / ۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش، در معرض ارزیابی‌های متضاد قرار گرفته است. شاید از آن رو که مجموعه تا آن زمان بی سابقه دولت، جامعه و اقتصاد در گرمخانه توسعه فزاینده سرمایه داری وابسته در نظام جهانی و در حال دگرگونی رویدادهای ۱۹۳۰ یک جا ذوب می‌شد. در خلال این دوره دولت خودکامه و نوپای رضاشاهی از کاهش سلطه مستقیم بریتانیا بهره‌گیری کرد و دست به توسعه صنعتی و زیربنایی زد و به تقویت نفوذ و کنترل قدرت دولتی بر تمام سطوح جامعه پرداخت (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۰-۳۲۹). دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و با آن که برخی از ویژگی‌های آن ریشه در گذشته داشت، اما نظام سیاسی جدیدی به شمار می‌رفت. حکومت رضا شاه با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید و اصلاحات مالی و تمرکز منابع اداری، مبانی دولت مطلقه مدرن را به وجود آورد. کاربرد عنوان دولت مطلقه برای این دوره از تاریخ سیاسی ایران حاکی از تفاوت اساسی نظام رضاشاه با استبداد سنتی است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۸).

شکل‌گیری نظم اجتماعی جدید در این دوره یکی دیگر از زمینه‌های شکل دهنده دولت مدرن در ایران است. رضاشاه در دوره سلطنت خود تلاش زیادی کرد تا ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را تغییر دهد و نظمی مدرن براساس طبقات اجتماعی جدید و فرهنگی متأثر از فرهنگ روز دنیا ایجاد کند. تغییراتی که برخی با الهام از فوکو به آن عنوان «حکومت مندی» را اطلاق می‌کنند. «مهم‌ترین ویژگی این دولت‌ها انجام اقداماتی در عرصه سیاست، فرهنگ، اجتماع و اقتصاد بود که هدف آن‌ها در دست گرفتن امور مربوط به مرگ و زندگی اتباع برای کنترل بهینه جامعه و مدیریت آن بود. فوکو آن را روندی برای اعمال کنترل بیشتر بر اتباع و در اختیار گرفتن مرگ و زندگی آن‌ها می‌داند که به تدریج از قرن هفدهم به این سو تکامل یافت. (فوکو، ۱۳۸۴). اقداماتی از جمله

یکسان سازی البسه مردان، اجباری شدن کلاه پهلوی و بعد کلاه شاپو، کشف حجاب از زنان، انجام سرشماری، قانون سجل احوال یا شناسنامه و صدور گذرنامه برای مسافرت‌های خارجی در زمره سیاست‌های «حکومت مندی» محسوب می‌شوند. (صادقی، ۱۳۹۲).

آنچه پرسش‌های اصلی این پژوهش محسوب می‌شوند عبارت از نسبت میان این اقدامات با وضعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی می‌باشد. به عبارت روشن‌تر پرسش نخست این است که چه رابطه‌ای میان وضعیت پیرامونی ایران با انجام برنامه نو سازی در دوره پهلوی اول وجود داشته است؟ و پرسش دوم این که تأثیر موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی، بر گسترش نظامی گری و نظارت و کنترل دولت بر جامعه چه بوده است؟

پیشینه پژوهش

دیوید جرجانی در مقاله‌ای با عنوان؛ انقلاب در شبه پیرامون: نمونه ایران (۱۹۸۹) (ترجمه: علی مرشدی زاد) معتقد است که ریشه انقلاب را باید در موقعیت ایران در اقتصاد جهانی، بخصوص وابستگی آن به ایالات متحده جستجو کرد. فشارهای اقتصادی خارجی باعث بازسازی ایران شده، پویایی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به جریان درآورد و بالاخره دولت پهلوی را سرنگون ساخت. به نظر جرجانی نمونه ایران نشان دهنده آن است که چگونه عدم مشروعیت حاصل از مبارزه طبقاتی داخلی از گذار به سرمایه داری وابسته دولتی و تعارضات موجود در منزلت شبه پیرامونی به وجود می‌آید. از همین منظر هر چند که ورود میزان معتنا بهی سرمایه به کشورهای شبه پیرامون، در کوتاه مدت بحران سیاسی را برطرف می‌کند و در میان مدت توسعه سیاسی را متوقف می‌سازد اما توانایی‌های دولت در جذب مخالفان و نیز سرکوب مردم را به شکل نامتناسبی توسعه می‌دهد. در نهایت جرجانی معتقد است که آمیزه‌ای از تأثیرات روابط مرکز - پیرامون در اقتصاد جهانی بر تخریب پویایی‌های طبقاتی داخلی، نقش نیروی کار و تخریب ساختارهای سیاسی سنتی، می‌تواند به افزایش فهم ما بر منابع انقلاب در شبه پیرامون بیفزاید.

هوشنگ شهبانی در مقاله‌ای با عنوان دولت - ملت سازی و انقلاب القاب (۱۳۹۲)، فرآیند اصلاح نظام نام‌گذاری و القاب ایرانیان را در دوره قدرت گرفتن پهلوی اول مورد بررسی قرار می‌دهد. به باور شهبانی همچون بسیاری از دیگر اصلاحات انجام شده در دوران رضاشاه، اشاعه نام خانوادگی و القاب و عناوین در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ هم تلاشی اندیشیده برای جذب و جاری کردن فرهنگ اروپایی در ایران بود. ایران و امپراتوری

عثمانی تنها حکومت‌های مسلمانی بودند که در اوج دوران شکوفایی امپراتوری اروپا، مقتدر و کاملاً مستقل باقی ماندند، اما پذیرششان در جامعه جهانی - این که قدرت‌های غربی آن‌ها را هم پایه خود به رسمیت بشناسند - مشروط و موقوف شد به این که آن‌ها چه را غربی‌ها «معیار تمدن» می‌خواندند، برآورند. به نظر می‌رسد در سده سیزدهم شمسی، استفاده از نام خانوادگی نمودی از تمدن پنداشته می‌شد.

همچنین هوشنگ شهابی در مقاله‌ای با عنوان مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران (۱۳۸۵)، به مقایسه‌ای میان این دو کشور می‌پردازد. به اعتقاد شهابی، مقررات لباس پوشیدن در ترکیه و ایران در فاصله دو جنگ جهانی نمونه بارز تجدیدی آمرانه است. هم آتاتورک و هم رضاشاه می‌خواستند ملت‌هایشان به «قافله تمدن» بپیوندند و برای این منظور می‌بایست «انسان نوینی» آفریده می‌شد، کسی که روش‌های منسوخ ترکیه عثمانی و ایران قاجار را پشت سر بگذارد و با فرهنگ مسلط غرب سازگار شود. با توجه به شکاف گسترده بین این دو کشور آسیای جنوب غربی و دنیای غرب و ضرورت پل زدن بر آن، برای این «انسان نوین» فرصت ظهور تدریجی، بدان گونه که در غرب رخ داد، وجود نداشت. از این رو تصمیم به شتاب بخشی به تغییر اجتماعی از طریق اقدام قاطعانه دولت گرفته شد. مقررات لباس پوشیدن تنها یک وجه از این غربی شدن بوده، هرچند نمود آن از همه بارزتر بود.

فاطمه صادقی در پژوهشی با عنوان: کشف حجاب؛ بازخوانی یک مداخله مدرن، به تبارشناسی و ذکر انگیزه‌ها و پیامدهای این اقدام می‌پردازد. به باور صادقی کشف حجاب بر بستر مناسبات استعماری و درونی کردن آنها شکل گرفت. به همین دلیل، با این که این اقدام در ظاهر مهر پیشرفت و تجدد را بر پیشانی داشت، اما در واقع حاکی از عقب‌ماندگی و نشان‌گر احساس تحقیر بسیاری از ایرانیان در برابر غرب بود که به ویژه در نوع پوشش زنان بروز می‌یافت. این احساس تحقیر، نه تنها از دل گفتار استعمار درآمده بود، بلکه نشان از سابقه طولانی مناسبات قدرت در درون جوامعی هم‌چون ایران داشت. دیگری غرب حکم آینه‌ای را داشت که «شرق» استبدادزده خود را در آن باز می‌شناخت، اما حاکمیت استبدادی راه‌گریز از تصویر را در تغییر اجباری پوشش زنان یافت تا تصویر را بهبود بخشد. طنز ماجرا این‌جاست که اقدام به کشف حجاب نه تنها موجب پایان یافتن حس تحقیر نشد، بلکه با ریشخندهای بیشتری روبرو شد.

کاوه بیات در مقاله‌ای با عنوان: (reza shah and the tribes¹, 2003) پس از بررسی داده‌های تاریخی بیان می‌کند که مسئله بیرون آمدن از پرده از جمله خواسته‌های زنان و برخی روشنفکران تجددگرا حتی در سال‌های پیش از شکل‌گیری سلطنت پهلوی بوده است. اما رضا خان در مقام سردار سپه و رئیس الوزرا با هر ایده یا اقدامی در این راستا برخورد می‌کرد. تنها هفت سال پیش از پایان سلطنت او بود که کشف حجاب در دستور کار قرار گرفت. شاید گفته شود که شرایط پیش از آن برای انجام این کار مناسب نبوده است. اما می‌دانیم که رضا شاه از ۱۳۰۷ به این سو مقرراتی برای تغییر لباس و کلاه و حتی تغییر لباس روحانیت تعیین کرد که با مخالفت‌های جدی روبرو شد و حتی چند ماه پیش از کشف حجاب، وقایعی همچون واقعه گوه‌رشاد را رقم زد. بنابراین، با توجه به مخالفت‌های پدید آمده و جو سرکوب‌گرانه، می‌توان گفت که اقدام به کشف حجاب در شرایطی صورت گرفت که رضا شاه در داخل محبوبیت بسیار کمی داشت. دولت او که تا این زمان به دلیل بحران‌های اجتماعی ناشی از سقوط سلسله قاجار، بر بستر مطالبات اجتماعی برای ظهور یک دولت مقتدر مرکزی متکی بود، در دهه دوم، با افت مقبولیت مواجه شده بود. واقعه گوه‌رشاد و تخته قاپو کردن عشایر که با سرکوب بسیار شدید همراه بود، از مهمترین عوامل افت محبوبیت و افزایش مخالفت‌ها با دولت بودند.

شیرین مهدوی هم در مقاله‌ای با عنوان: (reza shah phalaviand women": a revelation², 2003) معتقد است که با توجه به افت شدید مشروعیت و بالا گرفتن مخالفت با شاه از همه سو، به نظر می‌آید کشف حجاب یا دست کم اجرای آن در این زمان را باید تا حدی سوار شدن بر موج خواسته‌های اجتماعی زنان و تبدیل آن به اقدامی سیاسی قلمداد کرد که هدف آن جبران مشروعیت سیاسی از دست رفته و یافتن متحدانی در میان طبقات شهری متوسط و بالا، خاصه روشنفکران و خانواده‌های متجدد بود. هم چنان که گذشت، برخی از اقدامات رضا شاه از جمله برای تغییر لباس، رفع حجاب از زنان و مشارکت دادن بیشتر آنها در امور اجتماعی و اقتصادی، ایجاد وحدت ملی و جز این‌ها، پیش‌تر از مطالبات تجددگرایان ایرانی بود. به نظر می‌آید سیاست کشف حجاب درست در زمانی در دستور کار قرار گرفت که رژیم پهلوی اول با بحران مشروعیت دست به گریبان بود و برخی از دولتیان

1. The making of modern iran: state and society under reza shah, 1921-1941 (London and newyork:routledge, 2003), pp. 213-2

2 the making of modern iran: state and society under reza shah, 1921 - 1941(London and newyork: routledge, 2003), pp. 181-193

و خود رضاشاه، با توجه به این که در میان برخی از طبقات متوسط بالا از پیش این خواسته وجود داشت به این کار اقدام کردند تا بر حامیان خود در میان این اقشار بیفزایند.

جمع بندی پیشینه پژوهش

بررسی پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که لحاظ کردن موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی سرمایه داری و پیامدهای ناشی از آن باید به عنوان یک مؤلفه مهم در تمام مطالعات مربوط به تاریخ معاصر ایران در نظر گرفته شود. وضعیت پیرامونی موجب می‌شود که نوعی فشار فرساینده برای عقب ماندن از فرایند انباشت سرمایه بر کشور وارد شده و انجام نوسازی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در کشور ضروری سازد. نوسازی‌هایی که عمدتاً با هدف هماهنگی با فرایند نظام سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد. پیرامونی بودن ایران همچنین بی‌ثباتی‌ها و عدم تعادل‌هایی را فراهم آورد که دولت را به سمت اتخاذ رویه‌های اقتدارگرایانه و سرکوب گر کشاند. رویه‌هایی که متعاقباً موجبات افزایش نارضایتی و مشروعیت زدایی از رژیم اقتدارگرا را فراهم آورد. در این حالت مداخله در زندگی اجتماعی از قبیل سبک پوشش و نحوه زیست جمعی شهروندان به عنوان راهی برای کسب مشروعیت مجدد دولت اقتدارگرا تلقی می‌شود. تلاش‌هایی که بعضاً در پی خلق انسان تراز تجدد برای جبران عقب ماندگی از جهان توسعه یافته و دستیابی به جایگاه شایسته در نظام سرمایه داری جهانی است. به نظر می‌رسد پژوهش‌های انجام شده به نوعی توضیح دهنده مراحل مختلف این فرایند کلی می‌باشند.

فرضیه‌های تحقیق

فرضیه اصلی: به نظر می‌رسد موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی زمینه مناسبی را جهت تحول در روابط دولت - ملت در عصر پهلوی اول فراهم آورده است.

فرضیه‌های فرعی:

- ۱- به نظر می‌رسد موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی زمینه مناسبی را برای نوسازی اقتصادی جهت هماهنگی با نیازهای نظام سرمایه‌داری جهانی فراهم آورده است.
- ۲- به نظر می‌رسد موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی زمینه مناسبی را برای گسترش نظامی گری و نظارت دولت بر همه عرصه‌های جامعه فراهم کرده است.

ادبیات پژوهش

درباره خصوصیات سیاسی کشورهای جهان سوم نیز همچون ویژگی‌های اقتصادی این کشورها دو دیدگاه متفاوت وجود دارد: یک دیدگاه بر نقاط اشتراک موجود میان این کشورها تأکید می‌کند و می‌کوشد به نظریه‌های عام (قابل تعمیم) درباره ماهیت دولت و سیاست در این کشورها دست یابد. دیدگاه دیگر به تفاوت‌های موجود و بیان آن‌ها توجه دارد و می‌کوشد ویژگی‌های خاص هر کشور و یا هر دسته از کشورهای جهان سوم را در زمینه دولت و سیاست توضیح دهد. پژوهشگران مسائل جهان سوم طی سال‌های اخیر به دیدگاه دوم توجه بیشتری نشان داده‌اند، با وجود این، دیدگاه اول نیز از سابقه پربراری برخوردار است و میراث مفیدی برای فهم مسائل سیاسی کشورهای جهان سوم به جای گذاشته است (ساعی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

مباحث مرتبط با خصوصیات کشورهای جهان سوم زیر عنوان دولت‌های شرقی در آراء متفکران کلاسیک همچون ماکیاولی، منتسکیو، مارکس، ویتفوگل و ماکس وبر هم مورد توجه قرار گرفته است که در این مجال فرصت چندانی برای پرداختن به آن‌ها وجود ندارد، اما بحث از ویژگی‌های این جوامع به طور مشخص‌تری از نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد. زمانی که دو رویکرد ظاهراً متضاد «نوسازی» و «وابستگی» در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند.

اصول و قضایای نظریه نوسازی

در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ عده‌ای از دانشمندان علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسان و اقتصاددانان آمریکایی - فرضیه‌هایی را درباره راه‌های توسعه کشورهای جهان سوم ارائه کردند که عموماً ملهم از دیدگاه ساخت‌گرایی - کارکردگرایی حاکم بر جامعه‌شناسی آمریکایی بود، پایه‌های این دیدگاه بر پیش فرض‌های زیر بنا شده است:

- ۱- تغییرات اجتماعی همه جوامع بشری، در مسیر واحد و تکاملی صورت می‌گیرد.
- ۲- این تغییرات اجتماعی، براساس الگوی توسعه غرب و فرآیندهای تاریخی آن، تحقق می‌پذیرد.
- ۳- از آنجا که تغییرات اجتماعی در همه جوامع، خط سیر واحدی را پشت سر می‌گذارند، پس جوامع پیشرفته غرب نیز، زمانی در وضعیت مشابه جوامع عقب مانده به سر می‌برده‌اند.

۴- تنها راه رهایی جوامع از عقب ماندگی، الگو قرار دادن فرآیند تاریخی توسعه یافتگی غربی در انجام کلیه اقدامات اقتصادی و اجتماعی است.

۵- عامل اصلی عقب ماندگی، عوامل درونی مربوط به این جوامع است و ارتباطات خارجی در پیدایش آن، هیچ گونه نقشی ندارند (افروغ، ۱۳۷۲: ۳۴۸).

در سوی دیگر این منازعات نظری، متفکران مکتب وابستگی قرار داشتند که کوشیدند مسئله را به نوعی دیگر مطرح نمایند. از دیدگاه این نظریه پردازان کشورهای غربی هیچ گاه توسعه یافته نبوده‌اند بلکه حداکثر بی توسعه بوده‌اند. همچنین آن‌ها معتقد بودند که شکل گیری رابطه نابرابری مرکز- پیرامون منشاء اصلی توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم می‌باشد (ساعی، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۳). مکتب وابستگی از تقارن دو گرایش فکری عمده به وجود آمد: یکی سنت مارکسیستی و دیگری بحث ساختارگرایی آمریکای لاتین در زمینه توسعه. پیام اساسی مکتب وابستگی این بود که توسعه اروپا توسعه نیافتگی فعال دنیای غیراروپایی را به دنبال داشته است. از دیدگاه نظریه پردازان وابستگی، توسعه اروپا، مبتنی بر تخریب خارجی بود: استیلای خشن، کنترل مستعمرات و غارت ملت‌ها، منابع و مازاد جوامع غیراروپایی، افرادی مانند پل باران^۱ و پل سوئیزی^۲ معتقد بودند که فقط با خروج از نظام سرمایه داری جهانی و بازسازی اقتصاد و جامعه براساس نظام سوسیالیستی می‌توان به توسعه واقعی دست یافت (رنجکش و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۵۶).

والرشتاین نظریه پرداز نظام جهانی است. به نظر والرشتاین نظام جهانی از قرن شانزدهم میلادی با پیدایش سرمایه داری و روابط تولیدی خاص به وجود آمده است. پدید آمدن نظام تولید همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت بی‌وقفه سرمایه در اروپا موجب شده که اقتصاد اروپا به تدریج در جهان گسترش یابد. تجار، صنعتگران و سرمایه‌داران اروپا به علت افزایش توان و نیاز اقتصادی‌شان بقیه جهان را به نظام جهانی خود ملحق کردند. این فرآیند به پیدایش نظام واحد جهانی که در حقیقت حاصل جهانی شدن سرمایه داری اروپایی است منجر شد. این نظام سرمایه داری در درون خود به سه بخش مختلف، مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون تقسیم می‌شود.

۱- جوامع مرکز

دارای ویژگی‌هایی نظیر نظام بانکی قدرتمند، تولید انبوه صنعتی، فن‌آوری پیشرفته،

1. Paul Baran
2. Paul Sweezy

سرمایه فراوان و متمرکز، وجود یک طبقه قدرتمند سرمایه‌دار و... هستند.

۲- جوامع پیرامونی

الف) کشاورزی و خدمات متکی بر تولید مواد خام و کشاورزی، (ب) نبود نظام قدرتمند صنعتی - بانکی، (ج) نبود سرمایه متشکل، (د) وجود طبقه سرمایه‌دار ضعیف همراه با خیل عظیم دهقانان و کارگران فقیر شهری، (ه) ضعف دولت چه از نظر ساختار داخلی و چه از نظر قدرت خارجی، و) تأثیرپذیری از مرکز

مهم‌ترین ویژگی دولت پیرامونی حرکت در جهت اصلاح و نوسازی جامعه و اقتصاد برای هماهنگ‌سازی بیشتر با فرآیند انباشت سرمایه جهانی است؛ یعنی تأمین نیروی کار آزاد یا نیمه‌آزاد برای تولید کالاهای صادراتی، اقتدارطلبی و تمرکز سلطه سیاسی واکنشی است از طرف بورژوازی محلی (ملی) نسبت به بحران انباشت سرمایه در جهان، یعنی یک نوع رقابت درون طبقاتی برای بهره‌برداری از نظام تقسیم کار جهانی، همچنین بسط نظامی‌گری در کشورهای پیرامونی وسیله‌ای برای حفظ و افزایش روند استثمار مازاد اقتصادی است (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۳).

دولت پیرامونی همواره سویه اقتدارگرایانه دارد، زیرا بازتولید روابط نابرابر میان بخش‌های اقتصادی ضروری است. در دوره‌هایی که بحران سرمایه داری جهانی به کاهش تقاضا برای محصولات اقتصاد پیرامونی می‌انجامد، میزان نارضایتی گسترده‌تر شده و میل به اقتدارگرایی و سرکوب نیز افزایش می‌یابد. فقدان طبقات کارگر و بورژوازی قوی و وجود ائتلاف‌های شکننده غیر طبقاتی نیز کار این دولت اقتدارگرا را تسهیل می‌کند (فاضلی، ۱۳۸۹: ۸۴-۸۳).

همچنین آندره گوندر فرانک ویژگی‌های دولت و سیاست در جهان سوم را بر اساس مدل توسعه نیافتگی و وابستگی توضیح می‌دهد. به نظر فرانک دولت پیرامونی تا حدود زیادی - و نه به طور کامل - ابزار سرمایه خارجی است. اگر در مرحله اول توسعه سرمایه‌داری (مرحله استعماری) مازاد پیرامون به وسیله دولت استعماری به متروپل اختصاص و انتقال داده می‌شد، در مرحله دوم (مرحله استقلال سیاسی و صنعتی شدن پیرامون) این دولت پیرامونی است که با اصلاحات داخلی و تدارک زیربنای اقتصادی، زمینه تولید صادراتی را به سود ائتلاف بورژوازی متروپل و متحدان محلی‌اش فراهم می‌کند. به عبارت دیگر اصلاحاتی که به وسیله دولت پیرامونی انجام می‌شود در جهت هماهنگ‌سازی اقتصاد پیرامونی با فرآیند انباشت سرمایه جهانی و در جهت ادغام کامل

اقتصاد محلی در اقتصاد پیرامونی است (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۰۲). بسط نظامی‌گری، نظارت و کنترل جامعه که از سوی دولت‌های پیرامونی در جهان سوم رخ می‌دهد، به طور مشترک در مباحث مطرح شده از سوی والرش‌تاین، فرانک و اُورس مشهود است.

تیلمان اُورس در کتاب مالکیت دولت در جهان سوم می‌کوشد یک نظریهٔ عام دربارهٔ دولت در جهان سوم تدوین کند. به نظر اُورس جوامع جهان سوم (که او آنها را جوامع پیرامونی نامید) جوامعی هستند که نظام سرمایه‌داری در آنها همزمان با فرآیند پیدایی و تکامل سرمایه‌داری استقرار نیافته، بلکه تنها پس از تکامل این نظام و تبدیل شدنش به شیوهٔ تولید غالب در جوامع دیگر، نظام سرمایه‌داری به جوامع پیرامونی راه یافته است (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۱۱). به نظر اُورس دولت پیرامونی برای انجام وظایف خود چهار ابزار مهم یعنی پول، قانون، ایدئولوژی و زور در اختیار دارد، اما این دولت در بکارگیری هر یک از این ابزارها با مشکلات خاصی مواجه است.

به نظر او در صورتی که روابط اجتماعی پولی شده باشد، پول ابزار مؤثری به حساب می‌آید، در حالی که در بخش مهمی از جوامع پیرامونی هنوز روابط پولی حاکم نشده است. آنجا هم که این روابط حاکم شده، از تفاوت‌ها و تنوعات زیادی برخوردار است.

اُورس عقیده دارد که قانون نیز ابزار کارآمدی برای دولت‌های پیرامونی نیست، زیرا اول آنکه به دلیل تعدد صورت بندی اجتماعی و نابرابری موقعیت‌ها و بخش‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی، امکان تدوین و اعمال قوانین عام وجود ندارد. دوم آنکه بخش مسلط اقتصادی این جوامع یعنی سرمایه و بورژوازی خارجی از محدوده قوانین داخلی خارجند، در چنین شرایطی قانون عام فقط بر روی کاغذ واقعیت دارد و نه در سطح روابط اجتماعی و یا رابطه دولت با جامعه. به نظر اُورس ایدئولوژی در جوامع پیرامونی ابزاری است برای ایجاد توهم در خودآگاهی مردم. طبقات ستمدیدهٔ پیرامونی فقر و نابرابری را در میان خود می‌بینند، اما شناخت آن‌ها از چرایی این مسائل ناقص است و معمولاً آن‌ها را به ناتوانایی‌های فردی یا تقدیر نسبت می‌دهند. دولت و دستگاه‌های تبلیغاتی آن، با تبلیغ ارزش‌های فردگرایانه و الگوهای مصرف غربی سعی در تثبیت این توهم دارند، اما حتی این کار نیز یک پیامد متناقض دارد و آن بالا رفتن انتظارات مردم است که این انتظارات، دولت را زیر فشارهای شدیدتری قرار می‌دهد. دولت از ایدئولوژی‌ها دیگری نظیر ناسیونالیسم و توسعه‌گرایی نیز سود می‌جوید. این ایدئولوژی‌ها برای مشروعیت‌سازی دولت مفیدند، اما این کار نیز از برخی نتایج متعارض خالی نیست، برای مثال توسعه‌گرایی، دولت را مجبور

می‌کند که اعمال دیکتاتوری کند و این دیکتاتوری طبعاً تضعیف مشروعیت دولت را به دنبال دارد. از نظر اورس، زور (قهر) وسیله‌ای است که دولت پیرامونی با توسل به آن در صدد تحمیل شرایط موجود بر نیروهای اجتماعی برمی‌آید. اصولاً زور ابزاری است که نه برای حل بحران بلکه برای تحمیل آن بر جامعه به کار برده می‌شود. قهر در مقایسه با سه ابزار قبلی ساده‌تر و مؤثرتر است. خصلت قهرآمیز بودن نظام سیاسی پیرامونی نه نشانه قدرت آن بلکه نشانه ضعف آن است، زیرا کاربرد وسیع زور نشان می‌دهد که دولت پیرامونی نتوانسته است بحران‌ها را حل کند و یا توانایی کاربرد مؤثر دیگر ابزارها را ندارد (همان: ۲۱۵).

فوکو در آغاز مجموعه درس گفتارهای سال تحصیلی ۷۸-۱۹۷۷، امنیت، قلمرو، جمعیت با ایجاد تمایز میان «تکنولوژی‌های قدرت» و «تکنیک‌های قدرت»، می‌کوشد تا تاریخ اروپای بعد از رنسانس را میدانی برای ظهور تجلی سه مکانیسم متفاوت اعمال قدرت در نظر گیرد: مکانیسم حاکمیت مند، مکانیسم انضباطی و مکانیسم امنیتی.

در مکانیسم حاکمیت مند صرفاً قانونی کیفری با مضمون «دزدی ممنوع» یا «دزدی نکن»، وضع و مجازاتی برای کسی که این قانون را زیرپای می‌گذارد تعیین می‌شود، مجازاتی مثل جریمه، حبس، قطع دست یا دار یا ... در شیوه اعمال قدرت انضباطی همچنان وضع قانون و تعیین مجازات پابرجاست، اما در چارچوبی جدید. از یک سو؛ مراقبت‌ها، کنترل‌ها، نظارت‌ها و کادربندی‌هایی که رخصت می‌دهند مجرم را قبل از وقوع جرم زیرنظر داشت، و از سوی دیگر، کیفر منحصر به لحظه قطعی اعدام یا قطع دست در انظار عموم نیست، بلکه فرآیندی پیوسته و ادامه دار است که طی آن با تکنیک‌های تنبیهی و اصلاحی روی مجرم کار می‌کنند تا دگرگونش سازند. مکانیسم امنیتی وضع قانون و تعیین مجازات، نظارت برای پیشگیری و تنبیه برای دگرگونی را تابع محاسبه احتمال و هزینه‌های «اجتماعی» این اقدامات می‌کند (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۹).

مکانیسم حاکمیت مند دزدی را وارد نظامی قانونی یا قضایی با دو قطب ممنوع و مجاز می‌کند. مکانیسم انضباطی درون نظام قانونی دوقطبی مربوط به افعال مجرم، شخصیت مجرم را وارد می‌کند، و در کنار عمل قانونگذارانه وضع ممنوعیت و عمل قضایی مجازات خاطی، جایی برای عاملانی دیگر می‌گشاید که عمل قانون گذار و قاضی را تحت الشعاع قرار می‌دهند: پلیس یا به اصطلاح ضابطان قضایی پزشک‌های قانونی، روانپزشکان، مسئولان اجرای حکم، کادر زندان و ... مکانیسم امنیتی دزدی را در سلسله‌ای از «رویدادهای

محتمل» قرار می‌دهد و واکنش‌های قدرت در برابر دزدی را در یک «حساب هزینه‌ها» می‌گنجاند (همان: ۱۱۱-۱۱۰)

روش تحقیق

اصطلاح «جامعه‌شناسی تاریخی» کمتر از پنجاه سال است که در بین مطالعات بین رشته‌ای رایج شده است و به رغم این عمر کوتاه، اینک از حوزه‌ای محدود به رشته مطالعاتی گسترده‌ای تبدیل شده و چنان بسط و گسترش یافته است که به تمام بخش‌های کار جامعه‌شناختی و تاریخ نفوذ کرده است (اسکاکیول، ۱۳۸۸: ۴۹۱).

فیلیپ آبرامز در تعریف خود از جامعه‌شناسی تاریخی می‌گوید: آن عبارت است از «قضاوت درباره تاریخ و پرداختن به تلاشی که انسان‌ها برای ساخت آینده با توجه به گذشته انجام می‌دهند و در این فرآیند، گذشته تنها ماده خامی تلقی می‌شود که رخدادهای زمانه از درون آن می‌جوشد» (Adoms, 2005: 2). همچنین گفته شده اگر جامعه‌شناسان در مطالعات تخصصی خود علاوه بر تکنیک‌های کمی و یا کار میدانی با طرح پرسش‌های تاریخی و با استفاده از مدارک و شواهد و شیوه‌های استدلال تاریخی به بررسی پدیده‌های اجتماعی بپردازند، روشی را برگزیده‌اند که به عنوان جامعه‌شناسی تاریخی شناخته می‌شود (اسکاکیول، ۱۳۸۸: ۴۹۲).

امروزه جامعه‌شناسی تاریخی چیزی است در حد روشن کردن فرآیند تاریخی خاصی که در زمینه‌های معینی روی داده است و فرمول بندی چارچوب‌های تبیینی که در زمینه‌های مختلفی شکل گرفته یا دست کم روشن کردن پرسش‌هایی که در زمینه‌های مختلفی به آن‌ها توجه شده است. این که چگونه می‌توان تبیین را با تحلیل یا نظریه را با تاریخ، به مثابه رشته‌ای نقلی ترکیب کرد، هدف اصلی جامعه‌شناسی تاریخی است (رشیدی، ۱۳۹۴: ۳). با در نظر داشتن مطالب ذکر شده، سه مرحله یا موج عمده جامعه‌شناسی تاریخی را به شرح زیر می‌توان شناسایی کرد.

نویسندگان «مرحله نخست» (مانند هابز، توکویل، مارکس، دورکیم، وبر، اسملر، زیمل، و دبوآ) بیشتر درباره چگونگی مدرن شدن جهان پژوهش کرده‌اند (Charrad, 2005: 351). این دانش پژوهان، مسیر حرکت تاریخ را خطی دانسته‌اند و در پرداختن به بحث نوسازی و مدرن سازی، نسخه واحدی را به تمام جوامع تعمیم داده‌اند. برخی از نویسندگان، بر این باورند که تمام آثار جامعه‌شناختی تا پیش از ۱۹۶۰ در چارچوب موج نخست می‌گنجد.

دانش پژوهان مرحله دوم، که در دهه‌های هفتاد و هشتاد قلم می‌زدند، به شدت درگیر مجادله‌های میان مارکس و وبر از دیدگاه‌های گوناگون شدند. آن‌ها بیشتر بر مسائل اقتصادی و سیاسی ملهم از گرایش‌های مارکس و وبر تأکید داشتند. در این مرحله، نویسندگان در پیگیری پروژه‌های کلی و متمرکز بر ساختن نظریه‌های مربوط به طبقه، دولت و سیاست شریک‌اند (Charrod, 2005: 351). مرحله دوم جامعه‌شناسی تاریخی، با اشتراک دانش پژوهان آن در مجموعه تعهدات مشخصی، از جمله علاقه مشترک به اقتصاد سیاسی با تمرکز بر مسائل مربوط به تشکیل طبقه، صنعتی شدن و انقلاب تعریف شدنی است (Adams et, 2005: 7) برینگتون مور، تداوسکاچبول، چارلز تیلی و والرشتاین سعی کردند بر رهیافت‌های ساختاری بیش از بحث‌های تحلیل گفتمانی یا فرآیندی تأکید کنند. بسیاری دیگر، هرچند با تأخیر، راه دیگری انتخاب کرده، رهیافت‌های مختلف را در آمیختند. اینجاست که مرحله سوم جامعه‌شناسی تاریخی، بیشتر با تأکید بر ابعاد فرهنگی، شکل‌گیری را آغاز می‌کند. در ادامه این جریان، آیزنشتات بررسی کاملی از انقلاب‌ها به عمل آورد و کارگزاران فرهنگی و انتخاب‌های آنان را عوامل اصلی در ایجاد انقلاب‌های مدرن دانست (Eisenstodt, 1978) جامعه‌شناسی تاریخی سول نیز بُعد فرهنگی روشنی براساس گفتمان وابسته به احتمالات مختلف داشته است (Sewell, 1985: 57-85).

در تقسیم‌بندی دیگری از روش‌های پژوهشی در جامعه‌شناسی تاریخی، این رویکرد را شامل سه رهیافت می‌دانند؛ رهیافت اول، الگوی عام^۱ نامیده می‌شود. در این رهیافت، یک نظریه عام درباره جامعه و تاریخ برای اطلاق جهان شمول به مصادیق گوناگون تدوین می‌شود. «نظریه‌های عام» قائل به وجود قواعد عامی در بروز و ایجاد تغییر در جوامع، همیشه و همه جا هستند. کتاب تغییر اجتماعی در انقلاب صنعتی اثر نیل اسملر از برجسته‌ترین نمونه‌های این رهیافت است، وی در این اثر نظریه کارکردگرایی ساختاری درباره تمایز تکاملی را مبنای مطالعه خود قرار داده است. رهیافت دوم قاعده‌مندی‌های علی^۲ نام دارد و به وجود یک زنجیره علی^۳ معین در هر مورد معین تاریخی بین زمینه‌ها یا عوامل و تغییرات قائل است. کتاب ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری اثر برینگتون مور نمونه‌ای شاخص از این رهیافت است. رهیافت سوم الگوی تفسیری^۴ نام دارد.

-
1. Genera L Pattern
 2. Causal regularities
 3. Causal chain
 4. interpretive paradigm

جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری به تعیین‌کنندگی تفسیر کنشگران اجتماعی از امور در بروز و ایجاد و تغییر تأکید دارد. در این الگو از مفاهیم معینی برای ارائه تفسیر معنادار از جریان‌های تاریخی استفاده می‌شود. واژه «معنادار» در اینجا به دو تعبیر به کار می‌رود یکی این که، به نیت‌های افراد و گروه‌ها در متن فرهنگ و زمینه تاریخی معینی که مطالعه می‌شود توجه می‌شود. دوم این که، موضوع برگزیده برای مطالعه تاریخی و انواع مباحث باید در زمان کنونی اهمیت سیاسی یا فرهنگی داشته باشند. به ویژه، مخاطب موردنظر باید فراگیرتر از صرف محافل علمی باشد (اکبری وارد شیریان، ۱۳۹۳: ۲۱-۲۰).

منابع دسته اول

شامل گزارش شاهدان عینی است. به عبارت دیگر منابعی دسته اول هستند که بازگو کننده آن‌ها (کتبی یا شفاهی) در زمان حادثه حضور داشته‌اند. از جمله منابع دسته اول اسناد و مدارک است که شرکت‌کنندگان در واقعه و یا شاهدان عینی آن‌ها را نوشته و نگهداری می‌شود (حسن زاده، ۱۳۸۲: ۱۹۲). این منابع ممکن است به صورت آثار و بقایای مربوط به یک شخص، گروه یا دوره تاریخی باشد. مانند اسلحه، لباس، ساختمان، تابلوهای نقاشی و سکه که ممکن است به صورت شفاهی یا کتبی گزارش شده باشند. اسناد و مدارکی که به عنوان منابع دسته اول طبقه بندی شوند عبارت‌اند از: قانون اساسی، چارت، قوانین حقوقی و قضایی، فرمان‌ها، رأی دادگاه‌ها، نامه‌ها، دفترهای خاطرات، شجره نامه‌ها، گواهی نامه‌ها، روزنامه‌ها و مجلات، نقشه‌ها و کتاب‌ها، نمودارها، فیلم‌ها، عکس‌ها، نقاشی‌های آگهی‌های تجاری و... (ساعی، ۱۳۸۷: ۱۷۶). اسناد مکتوب مهم‌ترین نوع منابع دست اول هستند. این اسناد غالباً تنها مدرک به جای مانده از کلمه‌ها، افکار و احساس‌های مردم قدیم هستند. این‌ها برای مطالعه جامعه‌ها و دوره‌های تاریخی که دارای مردم باسواد بوده‌اند، مفید هستند. یکی از انتقادهایی که به این اسناد می‌شود آن است که آن‌ها عمدتاً به وسیله نخبگان یا کارکنان سازمان‌های رسمی و اداری آن دوره نوشته شده‌اند و به این ترتیب، دیدگاه‌های افراد بی‌سواد، فقیر یا خارج از نهادهای اجتماعی رسمی را ممکن است نادیده گرفته باشند (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۵۸-۳۵۶).

منابع دسته دوم

گرچه منابع دست اول از واقع‌گرایی، اصالت و سندیت برخوردارند، اما محدودیت زمانی

ممکن است تحقیق بر اساس بسیاری از منابع دست اول را به چارچوب زمانی یا مکانی تنگ، محدود نماید. از این رو، بسیاری از محققان تاریخی برای آن که تصویر جامع‌تر و وسیع‌تر به دست آورند، از منابع دست دوم، یعنی از نوشته‌های مورخان متخصصی که سال‌ها به مطالعه منابع دست اول پرداخته‌اند، بهره می‌گیرند. منابع دست دوم منابعی هستند که راوی (کتبی یا شفاهی) به طور مستقیم آن‌ها را مشاهده نکرده و در زمان حادثه نیز حضور نداشته است و مطالب خود را از شخص دیگری که در صحنه حضور داشته یا نداشته است، نقل می‌کند. بنابراین غالب گزارش‌های تاریخی جزء منابع دست دوم‌اند، زیرا مورخ به ندرت حوادث گذشته را به طور مستقیم مشاهده کرده است. نویسندگان منابع دست دوم غالباً در جریان وقوع حوادث نیستند. آن‌ها آنچه را که شخص دیگری گفته یا نوشته است گزارش می‌کنند. اطلاعاتی که از منابع دست دوم کسب می‌شود غالباً دارای ارزش کمتری هستند، زیرا غالباً انتقال اطلاعات از شخص به شخص دیگری با دخل و تصرف و اشتباه انجام می‌گیرد. بیشتر کتاب‌های تاریخی و دایره‌المعارف‌ها جزء منابع دست دوم هستند (دلاور، ۱۳۸۰: ۲۴۰).

منابع دست دوم محدودیت‌هایی دارند و باید با احتیاط مورد استفاده قرار گیرند. گزارش‌های تاریخی غیر دقیق و عدم مطالعه در حوزه‌های مورد بررسی از جمله محدودیت‌های شواهد تاریخی است. از این منابع نمی‌توان برای آزمون فرضیه‌ها یا ایده‌ها استفاده کرد. تبیین‌های مبتنی بر این منابع نمی‌توانند در جهت ابطال فرضیه‌های موردنظر اثبات‌گرایان به کار برده شوند. زیرا در این مسیر کنترل‌های آماری محدودیت‌هایی دارند که تکرار وقایع تاریخی ناممکن می‌گردد. با این حال از این منابع می‌توان برای تنظیم تبیین‌های عام و کلی بهره گرفت. کثرت منابع دست دوم، شبکه پیچیده‌ای از جزئیات و تفسیرها را برای محقق تحقیقات تاریخی فراهم می‌آورد. محقق باید انبوه مطالعات توصیفی را به یک تصویر قابل فهم تبدیل کند. این تصویر باید با غنای شواهد سازگار بوده و آن‌ها را منعکس سازد. همچنین باید دوره‌های زمانی یا مکان‌های خاص را به یکدیگر پیوند دهد. (محمدپور، ۱۳۸۰: ۳۵۸-۳۵۶)

پژوهش حاضر که از نوع تحقیقات تاریخی می‌باشد، متکی بر داده‌های اخذ شده از منابع دست دوم می‌باشد که بخشی از محدودیت‌ها و مخاطرات آن در آنچه پیش از این آمد مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

یافته‌های پژوهش

فرضیه نخست پژوهش عبارت از بررسی رابطه میان نوسازی اقتصادی کشورهای پیرامونی مانند ایران با هدف ایجاد هماهنگی با نیازهای نظام سرمایه داری جهانی می‌باشد. به رغم تلاش‌های متعدد رضاشاه و دولت او در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش، در جهت تثبیت استقلال کشور، واقعیت امر حاکی از باقی ماندن ایران در مدار وابستگی جهانی بود. برای مثال، لغو کاپیتولاسیون تأثیر محدودی داشت چون در قوانین جدید ایران به خارجیان تأمین داده می‌شد که در ایران به فعالیت بپردازند و تا سال ۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵ ش نرخ‌های تعرفه‌ای نیز برای‌شان تضمین شده بود. جدی‌تر از همه، بحران اقتصادی بود که موجب شد قیمت کالاهای صادراتی ایران در بازار جهانی کاهش یابد. این امر زمانی فاجعه بار شد که ریال نیز با کاهش ارزش روبرو گردید. سرمایه‌گذاری خارجی عمدتاً به دو حوزه محدود ماند، یکی عملیات انگلستان در میدان‌های نفتی جنوب و دیگری شیلات شوروی در دریای خزر. در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش سلطه غرب بر ایران عمیق‌تر شد. این بار به جای رقابت ماقبل سال‌های ۱۹۱۷ م / ۱۲۹۶ ش روسیه با انگلستان یا سلطه محض بریتانیا از ۱۹۱۸ م / ۱۲۹۷ ش تا کودتای ۱۹۲۱ م / ۱۲۹۹ ش، یک دگرگونی ایجاد شد. مبارزه سه جانبه امپراتوری بریتانیا، اتحاد شوروی و آلمان نازی برای اعمال نفوذ بر ایران شدت یافت. ... روابط اقتصادی، بارزترین جنبه نفوذ بریتانیا در ایران بود. در دهه ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش بریتانیا بزرگترین شریک تجاری ایران بود و (همراه با هند بریتانیا) ۶۷ درصد واردات ایران را در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۴ م / ۱۲۹۹-۱۳۰۳ ش تأمین می‌کرد.

دولت شوروی نیز در مقایسه با دولت تزاری روس کنترل کمتری را بر دولت ایران اعمال کرد اما در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش این کشور را در زمینه‌های بازرگانی کاملاً زیر فشار گذاشت. ... بعد از انقلاب شوروی یک بار دیگر بازار اصلی برنج، دخانیات، خشکبار، پنبه و پشم، مناطق شمالی ایران شد و تجارت دو کشور بار دیگر به سطح قبل از ۱۹۱۴ م / ۱۲۹۳ ش برگشت. در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش داد و ستد دو کشور با نوسان‌هایی همراه بود، ۲۸ درصد واردات و ۲۴ درصد صادرات ایران با شوروی بود و در ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۷ ش، ۳۸ درصد بازرگانی خارجی ایران به شوروی اختصاص داشت. با این جهش، شوروی در تجارت با ایران از بریتانیا پیشی گرفت. در مجموع، رابطه اقتصادی ایران و شوروی عمدتاً نابرابر باقی ماند و نیازها و مقتضیات اقتصاد شوروی تعیین‌کننده آهنگ تجارت و سرمایه‌گذاری در ایران بود (فوران، ۱۳۷۷: ۳۶۸-۳۶۷).

آلمان نازی عمده‌ترین کشوری بود که به دنبال کاسته شدن فشارهای روسیه و بریتانیا بر ایران توانست از موقعیت به سود خود بهره‌برداری کند. رضاشاه شاید از طریق ایجاد رابطه خوب با آلمان خواسته است فشار شوروی و انگلستان را خنثی سازد اما نباید فراموش کرد که او نسبت به آلمان هیتلری نوعی احساس عاطفی و همدلی نیز داشت. آلمان نازی، ایران را نیز به «آریایی بودن مفتخر ساخت». کاتوزیان می‌نویسد: رضاشاه «طرفدار آلمان و هوادار نازیسم بود. چون دولت‌گرا، نظامی‌گرا، خودکامه، نژادپرست و پان ایرانیست بود...» با عقد قرارداد میان آلمان و ایتالیا در ۱۹۳۷ م/ ۱۳۱۶ ش ایران و عراق، در حوزه نفوذ آلمان و مصر و سوریه در حوزه نفوذ ایتالیا قرار گرفتند. در داخل ایران، اینجا و آنجا خاصه روشنفکران، کارمندان و افسران ارتش با انگیزه احساسات ضد «روسی» و ضد انگلیسی، با آلمان‌ها همدلی نشان می‌دادند. این روابط در مناسبات بازرگانی بازتاب می‌یافت آنچنان که در اواخر دهه ۱۹۳۰ م/ ۱۳۱۰ ش، آلمان بزرگترین طرف تجاری ایران محسوب می‌شد و بریتانیا و روسیه را پشت سر گذارده بود.

می‌توان دوره ۱۹۳۰ م/ ۱۳۰۹ ش را دوره گذار تلقی کرد چون جایگاه ایران در اقتصاد جهانی در حال گذار بود. اشرف معتقد است عصر رضاشاه دوره گذار ایران از «نیمه استعماری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به نواستعماری دوران بعد از جنگ سرد بوده است». با توجه به چشم‌انداز مورد بحث در این کتاب، این دوره یک فترت موقت مابین وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی رقیب - بریتانیا و روسیه - ایران عصر قاجار و وابستگی جدید به آمریکا در دنیای بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. هیچ قدرت غربی به اندازه بریتانیا و روسیه در عصر قاجار اقتصاد ایران را تغییر ندادند و شکل دوباره نبخشیدند، با این همه، ایران به رغم اعلام آشکار سیاست رضاشاه در مورد ناسیونالیسم، خودکفایی و دولت قوی، وابسته باقی ماند این امر عمدتاً به دلیل سه مکانیسم به هم مرتبط بوده است: کنترل بریتانیا بر نفت ایران، بازرگانی نابرابر با شوروی و آلمان و نوسان تجارت به دلیل عرضه حاشیه‌ای مواد خام.

پیدایش نفت به عنوان کالای کلیدی در اقتصاد جهانی و این که ایران در دهه‌های ۱۹۲۰ م/ ۱۳۰۰ ش و ۱۹۳۰ م/ ۱۳۱۰ ش پنجمین تولیدکننده جهانی نفت بوده، تأییدی بر نقش حاشیه‌ای ایران در نظام جهانی است. صادرات ایران را عمدتاً نفت، فرش و مواد کشاورزی تشکیل می‌داد. طرف‌های سنتی تجارت ایران، آلمان، شوروی، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، مواد ساخته شده و کالاهای سرمایه‌ای به ایران صادر می‌کردند... سرانجام،

دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش را از آن رو می‌توان دوران گذار نامید که اقتصاد ایران از نظر تأمین بودجه طرح‌های دولتی و تراز بازرگانی به تک محصولی نزدیک می‌شد. بدین ترتیب در دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش جایگاه ایران به عنوان کشور حاشیه‌ای در نظام اقتصاد جهانی تثبیت شد. وابستگی بازرگانی به آلمان، انگلستان و شوروی به همان شدت عصر قاجار و دولت تزاری باقی بود. بی‌ثباتی اوضاع ژئوپلیتیکی جهان در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش، میزان وابستگی سیاسی ایران را به قدرتهای خارجی نشان داد (همان: ۳۷۳-۳۷۲).

به نظر ابراهیم رزاقی، در ایران و دیگر کشورهای جهان سوم برخلاف کشورهای توسعه یافته، دولت نقش اساسی در ایجاد و رشد سرمایه داری ایفا کرده است. در ایران همراه با کودتای ۱۲۹۹، الگوی توسعه اقتصادی به شیوه سرمایه داری از سوی دولت انتخاب و در انطباق با منافع امپریالیسم انگلیس و سرمایه داری جهانی، رشد و توسعه داده شد و دولت با استفاده وسیع از درآمد نفت، گسترش شبکه زیربنایی اقتصاد و همچنین صنایع کارخانه‌ای که ایجاد آن از سوی امپریالیسم در برخی از کشورهای جهان سوم مجاز شناخته شده بود، تسهیلات لازم برای الگوی توسعه مزبور را فراهم کرد (مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۷۳). سیاست‌های اقتصادی حکومت در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۹ براساس روش‌های ارشادگرایی (دیریزم) و دولت گرایی یا سرمایه داری دولتی (اتاتیسم) بود. حکومت با ایجاد بخش دولتی و انحصارهای دولتی در صنعت و تجارت، نقش اساسی را در اقتصاد کشور ایفا کرد. به طور کلی مبانی سیاست اقتصادی و مالی ایران در دوران رضاشاه به ویژه در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۹ عبارت بودند از: (۱) اجرای سیاست اقتصاد دولتی و ارشادی در چارچوب نظام اقتصادی مختلط، (۲) اجرای برنامه‌های عمرانی و تخصیص بودجه زیاد به این امر، (۳) پشتیبانی از صنایع داخلی، (۴) تعادل بودجه و (۵) گرفتن مالیات زیاد از مردم (Vaghefi, 1975: 11-12).

در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹، برنامه نوسازی اقتصادی کشور از بالا طرح ریزی شد و درآمدهای حاصل از مالیات‌های سنگین که بر شکر و چای بسته شده بود به منظور سرمایه گذاری در امر ساختن خط آهن ذخیره گردید. در سال ۱۳۰۶، بانک ملی تأسیس شد و نظام بانکداری تحت کنترل دولت درآمد و حق چاپ و نشر اسکناس از بانک شاهی انگلستان گرفته و به بانک ملی واگذار شد. در سال ۱۳۱۲، بانک کشاورزی و بانک صنعتی و در سال ۱۳۱۸ بانک رهنی تأسیس گردید. این بانک‌ها سهم عمده‌ای از سرمایه گذاری‌های لازم جهت امور صنعتی، تجاری و حمل و نقل را برعهده داشتند (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۲۴۴).

در این مرحله هیچ تردیدی نیست که دولت در کل قصد داشت ایران را صنعتی کند و تا سال ۱۹۴۱ م/ ۱۳۲۰ ش طرح‌های بزرگی - برنامه‌ریزی شده یا غیر آن - انجام شد یا مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تعداد کارخانه‌ها که در سال ۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۴ ش کمتر از بیست واحد بود (و تنها ۵ کارخانه بزرگ با بیش از ۵۰ کارگر فعالیت داشت) در ۱۹۴۰ م/ ۱۳۱۹ ش به بیش از ۳۰۰ واحد رسید (که ۲۸ کارخانه هریک بیش از ۵۰۰ نفر کارگر داشت). تا آن تاریخ سرمایه‌گذاری در این زمینه به بیش از ۲۶۰ میلیون دلار می‌رسید که یک سوم را دولت و نیمی را بخش خصوصی تأمین کرده بود (فوران، ۱۳۷۷: ۳۵۲)

مهم‌ترین نکته‌ای که در تحلیل فوران از اقتصاد سیاسی ایران و نقش پیرامونی ایران در نظام سرمایه داری جهانی مفقود است عبارت از واکنش دولت پیرامونی نسبت به وقوع بحران سرمایه داری جهانی می‌باشد. بحرانی که به کاهش تقاضا برای محصولات اقتصاد پیرامونی می‌انجامد. در چنین وضعیتی میزان نارضایتی در کشورهای پیرامون گسترش یافته و میل به اقتدارگرایی و سرکوب نیز افزایش می‌یابد. تأثیر مداخله‌ای دولت در اقتصاد و خلق بورژوازی کمپرادور و مشارکت ارتش به عنوان زیربنای نظام رضاشاهی در ایجاد پروژه‌های صنعتی و بالاخص سرمایه‌گذاری افسران زمیندار در صنایع، بعد از سقوط رضاشاه آشکار شد. صنایع ناکارآمد با مدیریت دولتی نه تنها مشکلی از اقتصاد ایران حل نکردند، بلکه تا میانه دهه ۱۳۲۰ تعداد قابل توجهی از بزرگترین آن‌ها ورشکست شده بودند. برابری از ورشکستگی ۱۵ کارخانه بزرگ تا سال ۱۳۲۶ خبر داده است (باریر، ۱۳۶۳: ۲۶۱).

در چنین شرایطی دولت می‌کوشد تا با افزایش قدرت سرکوبگری خود بحران پیش آمده را مدیریت و کنترل نماید: بخشی از قدرت نهادی دربار نیز از همین رابطه میان بورژوازی دست ساز رضاشاه، ارتش و دربار ناشی می‌شد. حمایت ارتش که در طول دوره بعد از سقوط رضاشاه دائماً به مدد کمک‌های آمریکا تقویت می‌شد، سبب شد تا جنبش کارگری ایران با مانعی بزرگ مواجه شود. همان گونه که بسیاری متذکر شده‌اند نیروی کارگری در برابر ارتشی که بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر می‌شد و منافع بسیاری در کارخانجات صنعتی داشت قادر به انجام دادن کار خاصی نبود. رضاشاه پس از تصویب قانون انحصار تجارت خارجی، به بهانه مخالفت تجار با این قانون، اتاق بازرگانی را به حالت تعلیق درآورد، سپس انتخابات آن را دو مرحله‌ای کرد و نهایتاً در دست دولت قرار داد (سعیدی و شیرین کام، ۱۳۸۴: ۲۸).

با توجه به مطالب ذکر شده به نظر می‌رسد فرضیه اول پژوهش یعنی وجود ارتباط میان موقعیت پیرامونی ایران و نوسازی اقتصادی شکل گرفته در دولت رضاشاه جهت ایجاد هماهنگی با نیازهای نظام جهانی سرمایه‌داری تا حدود زیادی تأیید می‌گردد.

فرضیه دوم پژوهش عبارت از این است که موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی زمینه مناسبی را برای گسترش نظامی‌گری و نظارت دولت در همه عرصه‌های جامعه فراهم کرده است که می‌کوشیم با ذکر شواهد و قرائن معتبر صحت آن را مورد ارزیابی قرار دهیم. رضاشاه دولت جدیدش را بر دو ستون اساسی پی‌ریزی کرد: ارتش و بوروکراسی. در دوران حکومت وی، ارتش ده برابر و بوروکراسی هفده برابر رشد کرد. شمار نفرات ارتش در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ تنها ۲۲ هزار نفر و شامل هشت هزار قزاق، هشت هزار ژاندارم و شش هزار نفر نیروی تفنگدار جنوب بود. این تعداد تا سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴، به بیش از چهل هزار نفر نیروی منسجم تحت نظارت وزارت جنگ افزایش یافت و تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰، به بیش از صد و هفتاد هزار نفر رسید. از سوی دیگر، در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ دولت مرکزی فقط عبارت بود از مجموعه بی‌نظمی از مستوفیان تقریباً خودمختار، منشی‌ها و صاحب منصبان، اما این مجموعه تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰، مبدل به هفده وزارتخانه کامل با نود هزار کارمند حقوق بگیر شد. وزارتخانه‌های مهمی نظیر داخله، معارف و عدلیه، تا سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ عملاً فعالیتی نداشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

رشد و گسترش نیروی نظامی به ویژه پس از تصویب قانون نظام وظیفه اجباری در سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴، تداوم یافت. این قانون را محوری‌ترین فعالیت رژیم نیز نامیده‌اند. همراه با این قانون، صدور شناسنامه و همچنین اخذ نام خانوادگی برای ایرانیان اجباری شد. مطابق این قانون همه مردان سالم بالای ۲۱ سال، باید دو سال در ارتش و چهار سال دیگر به صورت نیروی ذخیره خدمت می‌کردند. مشمولان نظام وظیفه در ابتدا از میان جمعیت روستایی، سپس ایلات و عشایر و سرانجام از جمعیت شهری جذب می‌شدند. ارتش تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰ دارای هجده لشکر کامل متشکل از ۱۲۷ هزار نفر نیرو شده بود - یک لشکر برای هریک از استان‌های دوازده‌گانه و یک لشکر ویژه در مرزهای روسیه - همچنین نیروی زمینی ارتش متشکل از ۱۰۰ دستگاه تانک و ۲۸ خودروی زرهی، نیروی هوایی دارای ۱۵۷ فروند هواپیما و نیروی دریایی شامل ۲ دستگاه ناو و ۴ دستگاه ناوچه بود (همان: ۱۳۵-۱۳۴).

رضاشاه را همواره «اصلاح‌گر»، «بانی مدرنیزاسیون» و حتی «عرفی‌ساز» (جامعه) کبیر تلقی کرده‌اند. در واقع، قصد او از تأسیس نهادهای جدید، گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت در همه بخش‌های کشور بود، از سیاست گرفته تا اقتصاد و اجتماع و ایدئولوژی. میراثی که او پشت سر گذاشت در واقع محصول فرعی اقدامات مصمم وی برای ایجاد یک دولت متمرکز قدرتمند بود. سلطه مطلق او بر نظام سیاسی، عمدتاً از طریق تبدیل مجلس از یک مرکز قدرت آریستوکراتیک به یک مجلس کاملاً فرمایشی و فرمان‌بردار صورت پذیرفت. (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

چنین مجلسی که هرگز تعرض به ساختار حاکم و منافع گروه‌های به قدرت رسیده در دوران رضاشاه نمی‌کرد، در دو سال اول بعد از سقوط رضا شاه نیز برقرار بود زیرا نمایندگان مجلس سیزدهم قبل از سقوط وی دستچین شده بودند... رضا شاه علاوه بر تضعیف مجلس با حذف هر فرد و گروهی که تصور می‌شد می‌تواند قدرتی در برابر وی باشد به فرایند بیگانگی سیاسی دامن زد (آپتون، ۱۳۶۱: ۱۵۲؛ عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۷۵).

شاه برای مطمئن شدن از فرمانبرداری نمایندگان، مصونیت پارلمانی را نادیده گرفت، همه احزاب سیاسی اعم از گروه‌های هواخواه را ممنوع و کلیه روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد و جماعتی را به کار گماشت که خود حکومت آنان را «مخبر» و «مأمور مخفی» می‌نامید. وزیر مختار بریتانیا در اوایل سال ۱۳۰۵/۱۹۲۶ گزارش داد که به نظر می‌رسد رضاشاه می‌کوشد نوعی «اتوکراسی نظامی» برپا کند و «هدفش هم نه تنها بی‌اعتبار کردن سیاستمداران کهنه کار، بلکه کل دولت پارلمانی است... او فضای بی‌اطمینانی و ترس ایجاد کرده است. کابینه از مجلس می‌ترسد، مجلس از ارتش در هراس است و در مجموع همگی از شاه می‌ترسند» (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۴۴). رویکرد رضاشاه درباره ایجاد مجلسی دستچین شده و تحت نظارت، آشکارا از اعمال قدرت انضباطی مورد نظر فوکو حکایت دارد. القای احساس ناامنی در نمایندگان مجلس و کارگزاران دولت ایشان را وادار به ایفای نقشی خنثی از یک مسئول می‌سازد. در حقیقت ایجاد چنین فضایی موثرترین راه برای شکل‌گیری مجلسی تابع و منقاد بود.

دولت همچنین به گسترش نفوذش در جامعه نیز ادامه داد. قانون نظام وظیفه اجباری فقط منجر به توسعه ارتش نشد، بلکه سربازان مرد را از محیط‌های سنتی بیرون کشید و آنان را برای نخستین بار در سازمان ملی مستحیل کرد. سازمانی که در آن مجبور بودند به

فارسی سخن بگویند. با دیگر گروههای قوی محشور شوند و هر روز وفاداری خود را به شاه، پرچم و دولت اعلام کنند. دو سوم مشمولان، شش ماه نخست سربازی را به یادگیری زبان فارسی سپری می‌کردند. در واقع یکی از اهداف طراحی این قانون، تبدیل روستاییان و ایلات به شهروند بود. این قانون همچنین دریافت شناسنامه و نام خانوادگی را هم اجباری کرده بود (همان: ۱۵۰).

رضاشاه در زمینه تغییر لباس مردم نیز دست به اقداماتی زد. لباس‌های سنتی و ایلاتی و همچنین کلاه‌هایی مانند فینه را که در زمان قاجار معمول شده بود، غیرقانونی اعلام کرد. در نتیجه تمام مردان ایرانی، به استثنای روحانیونی که نام آنان در دفاتر حکومتی «ثبت شده» بود، باید از کت و شلوارهای غربی و کلاه‌های لبه‌دار موسوم به «کلاه پهلوی» استفاده می‌کردند. پیش از آن، سر برهنگی نشانهٔ جنون و بی‌تربیتی تلقی می‌شد و پوشش سر در واقع معرف پیوندهای شغلی یا سنتی بود و اکنون کلاه پهلوی نشانه‌ای از اتحاد ملی تلقی می‌شد. اندکی بعد کلاه نمدی که در ایران به «کلاه فرنگی» معروف بود، جایگزین کلاه پهلوی شد. مردان همچنین به تراشیدن ریش ترغیب شدند و در صورت پافشاری بر نگه داشتن سبیل، باید آن را برخلاف سبیل‌های بزرگ ناصرالدین شاه یا لوتی‌ها، اصلاح می‌کردند (همان: ۱۵۷).

فاطمه صادقی در کتاب «کشف حجاب؛ بازخوانی یک مداخلهٔ مدرن»، پیدایش دو پدیده کشف حجاب و عکس جمعی از بانوان فاقد روسری را واجد قرینه‌ای محکم از پیوند میان قدرت و دوربین می‌داند. شواهدی که نشان می‌دهد ما در دوره پهلوی اول با یک گذار از قدرت حاکمیت مند به یک قدرت انضباطی (فوکو) مواجه هستیم. دولت پهلوی اول را نخستین دولتی باید دانست که وجودش به تکنولوژی و به ویژه دوربین عکاسی وابسته بود. تاریخ کشف حجاب نیز از تاریخ عکاسی ناگسستگی است. در واقع می‌شود گفت سوای ابعاد و پیامدهای آن، نفس «واقعهٔ» کشف حجاب چیزی نبود مگر چند عکس، که عمدتاً از مراسم دولت ساخته و با حضور مقامات گرفته شده بودند (صادقی، ۱۳۹۲: ۸۱).

هدف عکس‌هایی از این دست که در مراسم رسمی گرفته می‌شد، صرفاً ثبت واقعیت نبود، هدف بیش از هر چیز ایجاد مطلوب برای اکنون و آینده و تثبیت آن بود. «واقعیتی» که در عکس‌ها به تصویر درآمده و متصلب شده، قصد دارد بدن‌های بهنجار و مطلوب و نیز مناسباتی را که آن بدن‌ها در خدمت آن‌اند، به تصویر کشد و آن را از رهگذر عکس، ماندنی و پایدار سازد. بر این اساس، در دوره پهلوی عکاسی از یک هنر به ابزاری در خدمت قدرت

حاکم در آمد (همان: ۸۲) دوربین عکاسی با ثبت واقعه کشف حجاب هم به عنوان نمایش «آنچه واقعاً رخ داده» و هم به عنوان تصویری از واقعیت مطلوب، کارکردی دوگانه داشت. پس از این واقعه، عکاسی از هنری برای ثبت پاره‌ای حالت‌ها، وقایع، ژست‌ها و فیگورها و به رخ کشیدن ثروت و منزلت افراد، به ابزاری در خدمت قدرت درآمد. شاید اگر دوربین نبود، مناسبات قدرت، اثربخشی خود را از دست می‌دادند، زیرا تصاویر بنا داشتند کارکرد متون مکتوب، امریه‌ها، نطق‌ها، شفاهی و خطابه‌ها و اعترافات را به طور مؤثرتر به انجام برسانند (همان: ۸۷).

با توجه به مطالب ذکر شده به نظر می‌رسد فرضیه دوم پژوهش یعنی وجود ارتباط بین موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی و گسترش نظامی‌گری و نظارت دولت در همه عرصه‌های جامعه می‌باشد تا حدود زیادی تأیید می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی و تأثیر آن بر تحول روابط دولت - ملت در عصر پهلوی اول مورد مطالعه قرار گرفت. نگارندگان با مروری بر نظریات صاحب‌نظرانی همچون والرشتاین، فرانک و اورس که قائل به تقسیم جهان به مرکز و پیرامون بودند و تأثیرات کشورهای مرکز بر پیرامون را جدی می‌انگاشتند کوشیدند تا تحولات دوره رضاشاه را در این بستر مورد بررسی قرار دهند. با گسترش نظام سرمایه‌داری جهانی ایران از اواخر دوره قاجار به طور جدی در حاشیه این نظام جای گرفت. به رغم تلاش‌های رضاشاه برای تثبیت استقلال کشور، مناسبات اقتصادی با بریتانیا، شوروی و در نهایت آلمان موجبات تعمیق هرچه بیشتر سلطه غرب بر ایران را فراهم آورد. دولت شبه مدرن پهلوی در واکنش به نقش پیرامونی ایران کوشید تا در دو حوزه اصلاحاتی را اعمال نماید که منجر به تحول در روابط دولت - ملت در این دوره شد. حرکت به سوی توسعه صنعتی، اقدامی اقتصادی بود که ملازم با گسترش سرمایه‌داری در کشور انجام شد. دولت بخش عمده‌ای از سرمایه‌های دولتی و خصوصی را به این حوزه هدایت و با افزایش تعداد کارخانه‌ها سعی کرد تا نقش بیشتری در مناسبات نظام جهانی ایفا نماید. از سوی دیگر به دلیل محوریت یافتن نیاز به هماهنگی با مناسبات سرمایه‌داری جهانی، دولت پهلوی کوشید تا با گسترش نظامی‌گری در کشور نقش بیشتری در کنترل و نظارت بر جامعه ایفا نماید. رضاشاه دولت جدیدش را بر دو رکن ارتش و بوروکراسی پی‌ریزی کرد. رشد چندبرابری تعداد ارتشیان در

کنار رسمیت بخشیدن به قانون نظام وظیفه اجباری، تلاشی بود که می‌توان آن را در راستای توسعه میلیتاریزم ارزیابی کرد. به موازات این تلاش، رضاشاه کنترل دولت بر تحولات جامعه و شکل دادن به آن را نیز آغاز کرد. نادیده گرفتن مصونیت پارلمانی و تلاش برای برگزاری فرمایشی انتخابات مجلس، تلاش برای اسکان عشایر و حرکت به سوی قدرت یکپارچه و متمرکز، اعمال سیاست اجبار به استفاده از کلاه پهلوی و کشف حجاب زنان از جمله اقداماتی بود که می‌کوشید روند کنترل و نظارت بر تحولات جامعه را تشدید کند. در مجموع می‌توان گفت که این مقاله کوشید تا تأثیر یک متغیر خارجی (موقعیت پیرامونی ایران در نظام جهانی) را بر سایر متغیرهای داخلی (روابط دولت - ملت و نوسازی اقتصادی) مورد مطالعه قرار دهد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: فتاحی و گل محمدی، نشر نی، چاپ هفدهم.
- آبراهامیان (۱۳۹۰)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ پنجم.
- آپتون، جوزف (۱۳۶۱)، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه: یعقوب آژند، انتشارات نیلوفر.
- اسکاکپول، ندا (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه: سید هاشم آقاجری، تهران، نشر مرکز.
- افروغ، عماد (۱۳۷۲)، *سمینار جامعه‌شناسی و توسعه*، سازمان سمت، چاپ اول.
- باریر، جولیان (۱۳۶۲)، *اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰*، ترجمه: مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی، موسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی سازمان برنامه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- حسن زاده، رمضان (۱۳۸۲)، *روش‌های تحقیق در علوم رفتاری*، نشر ساوالان، چاپ دوم.
- جرجانی، دیوید (۱۳۷۸)، *انقلاب در شبه پیرامون: نمونه ایران*، ترجمه: علی مرشدی زاد، پژوهشنامه متین، شماره ۳ و ۴.
- دلاور، علی (۱۳۸۰)، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، نشر رشد.
- رنجکش و دیگران (۱۳۹۲)، *نظریه‌های توسعه در امریکای لاتین پس از جنگ سرد*، مجله مطالعات جهان.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷)، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، تهران، انتشارات سمت، چاپ نهم.
- سعیدی، علی‌اصغر؛ شیرین کام، فریدون (۱۳۸۴)، *موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی: سرمایه داری خانوادگی خاندان لاجوردی*، انتشارات گام نو.
- سید امامی، کاوس (۱۳۸۶)، *پژوهش در علوم سیاسی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی دانشگاه امام صادق.
- شهبایی، هوشنگ (۱۳۹۲)، *دولت ملت سازی و انقلاب القاب*، *مجله اندیشه یویا*، شماره ۱۷.

- شهابی، هوشنگ (۱۳۹۱)، ”مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران“، کتاب تجدد آمرانه؛ جامعه و دولت در عصر رضاشاه، تألیف: تورج اتابکی، مترجم: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس، چاپ سوم.
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۲)، کشف حجاب؛ بازخوانی یک مداخله مدرن، (تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول).
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۴)، برکناری مصدق: صورت‌بندی و نقش نیروهای داخلی، در مارک گازیوروسکی و مالکوم برن، مصدق و کودتا، ترجمه: علی مرشدی زاد، نشر قصیده سرا.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۹)، بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تهران، انتشارات کندوکاو، چاپ اول.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، مترجم: احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۹)، اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰)، نظام پهلوی در ایران، در هوشنگ شهابی، و خوان لینز. نظام‌های سلطانی، ترجمه: منوچهر صبوری، انتشارات شیرازه.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، ضد روش، جلد ۱، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، چاپ اول.
- مشایخی، عادل (۱۳۹۵)، تبارشناسی خاکستری است، تهران: انتشارات ناهید.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۵)، دولت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران: نشر نی.
- میراحمدی، منصور؛ جباری نصیر، حسین (۱۳۸۹)، “الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایش دولت مطلقه شبه مدرن در ایران؟”، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره اول.
- Adams, J. et al. (2005). *Remaking Modernity: politics*, History and Durham: Duke University press sociology.
- Bayat, Kaveh (2003). " *Reza Shah and the Tribes* ", in Cronin, S., (ed), *The Making of Modern Iran: State and Society under Reza Shah, 1921-1941*, London and New York: Routledge, pp. 213-220
- Charrad, M.M. (2005). “ *Waves of Comparative and Historical Sociology* “. In Adams, J. et al. eds. *Remaking Modernity: Politics, History and Sociology*. Durham: Duke University Press
- Eisenstadt, S.N. (1978). *Revolution and the Transformation of Societies*. New York: Free Press.
- Majdavi, Shireen (2003). " *Reza Shah Pahlavi and Women* ": a Revelation". In Cronin, S., (ed), *The Making of Modern Iran: State and Society under Reza Shah, 1921-1941*, London and New York: Routledge, pp. 181-193
- Sewell, W.H. (1985), “Ideologies and Social Revolution; Reflections on the French Case”. *Journal Of Modern History*. Vol. 57. pp. 57-85